

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد به اینکه مرحوم نائینی در باب اینکه چرا از صیغه وجوب استفاده می شود یکی وضعها لغة للوجوب که بعد ایشان مناقشه کردند و به یک مناسبتی هم متعرض فرق بین وجوب و استحباب شدند بعد فرمودند و الذي ينبغي أن يقال هو أن الوجوب إنما يكون حكماً عقلياً ، این به حکم عقل است ، لا أنه أمر شرعي ينشئه الأمر حتى يكون ذلك مفاد الصيغة ومدلولها اللفظي كما هو ومعنى كون الوجود حكماً عقلياً كون أن العبد لا بد أن ينبعث من بعث المولى إلا أن يرد منه التلخيص ، البته عرض کردیم ایشان از این تعبیر به حکم عقلی کردند به اینکه بر عبد واجب است اطاعت مولى و عرض کردیم انصافاً حکم عقلی نیست یک نظام اجتماعی معینی است که اصطلاحاً از آن تعبیر می کنیم به نظام عبید و موالی عبد و مولى نه اینکه حکم عقل باشد .

و عرض کردیم بعضی جاها من دیدم خود مرحوم نائینی هم تعبیر به حکم عقلائی کردند نه به حکم عقلی ، بعد فرمودند مما ذکرناه این به خاطر حکم عقل است که عبد وقتی مولى چیزی گفت حتماً باید انجام بدهد و بر فرض هم حکم عقل ثابت نشود این یک نظام اجتماعی بوده نمی شود این نظام را انکار کرد تا همین صد ، صد و پنجاه ، دویست سال قبل که به طور متعارف در دنیا نظام عبد و مولى حاکم بود خوب همینطور بود اگر

و عرض کردیم چون این به اصطلاح و داشتن مثلاً در آیات مبارکه در شرایع آمده این را به تصور همان عبد و مولى معنا می کردند و این آثاری دارد ان شاء الله تعالی آثارش را فی ما بعد عرض می کنیم . یعنی اگر مولاى حقیقی می فرمود اقيموا الصلاة این مثل این بود که یک نفر مولى به صد تا عبد خودش بگوید هر کدام یک سطل آب بیاورید این مثل آن بود و لذا ما عرض کردیم یکی از نکاتی که اوامر شرعی را انحلالی گرفته یکی اش همین بود و کسانی که منکر انحلال هستند نکته اش این است که آنها یک نظام قانونی گرفتند نظام عبد و مولى حساب نکردند این مطلب را توضیح دادیم بعد هم روشن می شود حالا همه ی مطالب را یک جا نمی شود .

بعد یک مطلب دیگری که هست که آقایان دیگر هم دارند قبل از نائینی که در بعضی از روایات جمع شده اختص للجمعة والجنابة جمع بین واجب و مستحب شده گفتند برای اینکه در لغت صیغه ی افعل برای وجوب نیست که بگوییم حالا مثلاً اینجا استعمال در وجوب یا مستحب شده است ، برای خود خواستن است طلب کردن است آن وقت در مثلاً جمعه تلخیص وارد شده در جنابت نشده است .

کما ورد في عدة من الأخبار ذكر جملة من الواجبات والمستحبات بصيغة واحدة كقوله إغتسل للجمعة والجنابة والتوبة وغير ذلك ، عرض کردیم این چایی که در قم شده انصافاً خوب زحمت کشیدند تعلیقات ، اینجا تعلیقی نزده که چنین روایتی کجاست حالا ایشان نوشته جملة من الاخبار لا اقل یک خبرش را که ایشان نقل می فرماید ، جمله که جای خودش . حاشیه هم نزده محقق کتاب که در کدام روایت چنین روایتی هست اغتسل للجمعة والجنابة والتوبة این که ایشان اینجا الان می فرمایند . این متن در کجاست که حالا رویش حساب بکنیم یا نه علی ای حال .

بل الطلب إنما يكون عبارة عن البعث وهو غير مقبول بالتشكيك والصيغة في جميع المقامات تكرر می کنند ، لم تقع لم تستعمل البتة باید لم تقع می گفت استعمال دیگر معنا ندارد . إلا لإيقاع النسبة ، عرض کردیم مرحوم آقای نائینی معانی حرفی و معانی هیأت را ایجاد می دانند ایقاع یعنی ایجاد از آن طرف هم یک نسبت بین اطراف ثلاثه می دانند یعنی وقتی می گوید نماز بخوان یا می گوید آب بیاوریک مرید هست یک مراد هست یک مراد منه بین این یک نسبت در بین است .

مثل اینکه شما در اینجا که می نشینید سقف بالای سر شماست این سقف بالای سر شما بودن یک امر نسبی است این هم یک امر نسبی است بین سه طرف مرید و مراد که آب آوردن باشد مراد منه هم که فرض کنید غلام خودش یا بچه ی خودش . غایت آنه فی بعض المقامات قام الدلیل علی عدم لزوم الإنبعث فتحصل من جميع ما ذكرناه أنّ الوجوب لا يستفاد من نفس الصيغة وضعاً أو إنصافاً ، یا بگوئیم وضع شده یا انصراف ، بل إنّما يستفاد منها بضميمة حكم العقل ، عقل حکم به وجوب می کند .

وبتقريب آخر الوجوب ليس معناه لغةً إلا الثبوت ، گفته شده وجوب به معنای ثبوت است البتة ثبوت گفت به معنای ثبوت هم هست چون در آیه ی مبارکه : فإذا وجبت جنوبها ، جنب دو طرف گوسفند حیوان وجبت یعنی سقطت ، وهو منه قولهم الواجب بالذات والواجب بالغير ومعنى كونه واجباً بالذات إلى آخره . هذا في الواجبات التكوينية وقس عليه الواجبات التشريعية فإن معنى كون الشيء واجباً شرعاً هو ثبوت علة وجوبه في عالم التشريع ، یعنی در عالم ،

خوب اگر شما یک عالم تشريع فرض کردید پس دیگر حکم عقل نمی شود چون عقل این خصوصیات تشريع را درک نمی کند ، وليس علة وجوده إلا البعث ، مگر برانگیختن و واداشتن ، فالبعث يقتضي الوجود لو خلي وطبعه ولم يقم دليل على أنّ البعث لم يكن للتقريب الذي هو معنى الإستحباب وليكن هذا معنى قولهم إطلاق الصيغة يقتضي الوجوب ، مرادشان این باشد این مطلب اخير ایشان اجمالاً حرف بدی نیست .

عرض کنم که این مطالبی که ایشان فرمودند و توضیحات را عرض کنم اولاً ما بحث لغوی که ایشان فرمودند ما به جایش عرف عام به کار بردیم اصطلاحاً می‌گوییم عرف عام و فرق بین لغت و عرف عام اصولاً این است که عرف عام یک مفهومی است که در جمیع جوامع بشری وجود دارد فرض کنید مثلاً آب، آب یک چیزی است که همه‌ی انسان‌ها می‌دانند، لغت تعبیراتی است که جامعه‌های معین می‌کنند فارسی یک چیز به آن می‌گویند، عربی یک چیز به آن می‌گوید، فرض کنید انگلیسی یک چیز می‌گوید، هندی یک چیز می‌گوید، به اصطلاح جوامع مختلف.

آن وقت لذا معنای لغوی با معنای عرف عام که ما اصطلاحاً به کار می‌بریم یکی است همان عرف عام است و یک اصطلاحی دارند حکمت وضع به آن می‌گویند حکمت وضع یعنی اینکه بشر رو آورد به لغت و جعل لغت و این یک حکمتی باید داشته باشد نکته‌ای باید داشته باشد و آن عبارت از این است که هر چیزی که محل حاجت شد چون اصطلاحی دارند الحاجة ام الاختراع هر چیزی که محل حاجت شد انسان به ازای او لفظی را وضع می‌کند خوب آب هست خاک هست باد هست نمی‌دانم فرش هست کتاب هست غذا هست طعام هست و الی آخره، به ازای او لفظی وضع می‌کند.

و لذا می‌گویند حکمت وضع اقتضاء می‌کند که چنین چیزی باشد، این مسأله‌ای را که ایشان می‌گویند در لغت نیست در لغت بدون شک مسأله‌ی وا داشتن همین بعث که ایشان آخر آمر به آن رسیدند و فرمودند بعث یعنی وا داشتن این خودش یک امر عرفی است که انسان چون خود انسان گاهی اوقات خودش یک کاری را انجام می‌دهد دست می‌گذارد یک سیبی را برمی‌دارد گاهی به دیگری می‌گوید این کار را لذا عرض کردیم اراده‌ی تکوینی و تشریعی فرقش فقط در وجو مراد منه است در اراده‌ی تکوینی مراد منه نیست انسان خودش سیب را برمی‌دارد در اراده‌ی تشریعی مراد منه هست به بچه‌اش می‌گوید سیب را بیاور.

و لذا اگر تخلف می‌شود در آن جهت به خاطر وجود آن واسطه است که مراد منه است و لذا حالا الی آخر شرحش که دیگر الان نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم در بحث مقدمه‌ی واجب و جای دیگر ان شاء الله متعرض می‌شویم به تفصیل بیشتر.

اولاً حکمت وضع که یک امر عرف عام است و در نقاط مختلف هم وجود دارد یعنی خود صیغه‌ی افعال یا امر یا ماده‌ی امر یا الفاظ دیگری که دلالت بر امر بکند و مراد از امر وا داشتن است این وا داشتن یک امر عرفی است در لغت‌های مختلف هم وجود دارد تعابیر مختلف از آن شده است. عرض کردیم به طور متعارف، به طور متعارف در لغات این طوری است بعضی از لغات معانی متعدد را با ماده‌ی مختلف و هیات مختلف می‌گویند. بعضی از لغات ماده واحد است هیات مختلف است. بعضی از لغات نه ماده واحد است هیات را

عوض نمی کنند فرض کن پسوند و پیشوند به کار می برند ، انواع جهات در زندگی بشر هست این طور نیست که همه جا یک نواخت باشد این یک نکته ی خیلی اساسی در مطلب .

پس اینکه ایشان می فرمایند در لغت نیست چرا در لغت هست بحثی که هست نکته ی دیگری است در لغت و داشتن یک کسی به یک کار این اصل لغوی دارد اصل عرفی دارد ، حالا چه الفاظی برایش به کار برده می شود آن بحث دیگری است که شاید در آخر همین بحث هم بشود به آن اشاره کنم من عرض کردم کرارا در بعضی از کتب یعنی اگر بخواهیم درست و دقیق عمل بکنیم ما دو تا بحث باید بکنیم یک بحث در حقیقت وجوب و حقیقت این و داشتن یک بحث در الفاظی که در این لغت مثلا عربی ما داریم ظهوراتی که داریم چون گاهی اوقات یک مطلب واحدی را که و داشتن در خود قرآن به لغات مختلف است در خود قرآن .

بینید در خود همین آیات مبارکه ای که در صوم است فمن شهد منكم الشهر فليصم ، صیغه ی افعال است یعنی صیغه ی امر است امر غائب به اصطلاح ، اگر کسی شاهد بود ماه را ، شهد را بعضی ها به معنای رؤیت ماه گرفتند خیلی حکم به ظاهر است ظاهرا شاهد یعنی مسافر نبود حاضر بود چون بعدش کلمه ی فمن کان مریضا او علی سفر .

شهد یعنی در ماه رمضان حاضر بود ایشان فليصم اینجا امر دارد فليصم ، فمن کان منكم مریضا او علی سفر فعدة من أيام آخر بینید نگفت فليصم عدة چند روز از غیر از ماه رمضان مثلا سه روز سفر بود سه روز در خارج ماه رمضان ، چهار روز سفر بود ، بینید دقت کنید اینجا فقط اسم موضوع را برده هیچ چیزی هم نگفت فليصم عدة من أيام آخر .

و لذا هم عرض کردیم اینکه الان در کتب ما متاسفانه در کتب شیعه در رسائل عملیه مثلا يجب القضاء علی المسافر يجب القضاء علی المريض این اشتباه است به این تعبیر ، تعبیر درستی نیست این تعبیر برای اهل سنت است اشتباه به ما سرایت کرده است چون اهل سنت مسافر را مخیر می دانند بین روزه گرفتن و افطار اگر افطار کرد در سفر قضاء بکند لذا قضاء . اما ظاهر آیه ی مبارکه این است که قضاء نیست اصلا تکلیف همین است خوب دقت کنید ، کسی که در ماه رمضان حاضر است تکلیفش روزه گرفتن است کسی که در ماه رمضان سفر رفته تکلیفش این است که در خارج ماه رمضان پس قضاء نباید به او گفت .

این یکی از اشتباهاتی است که متاسفانه در کلمات رسائل عملیه ی ما الان خیلی متعارف شده قضای ماه رمضان بر مسافریا مریض این خلاف ظاهر است ، ظاهر آیه ی مبارکه ، البته این تعبیر عوض شد فعدة یعنی فیجب صوم عدة من أيام آخر مراد این است ، اما فليصم نگفت .

ولذا عرض کردیم من چند دفعه سابقاً هم عرض کردم ما یک تعبیر داریم یک قانون داریم حکم داریم این دو تا را متأسفانه ، همین جور که مرحوم نائینی آمد وجوب و استحباب را در همین لا بلا معنا کرد این خلط شدن بین اباحت کار را مشکل کرده ما اگر باشیم و ظاهر آیهی مبارکه اصلاً ظاهر آیهی مبارکه این هست که انسان مسافر وظیفه اش این است که خارج از ماه رمضان روزه بگیرد قضاء نیست ، مریض هم وظیفه اش این است که خارج ماه ، ولذا مریض اگر با زحمت هم روزه گرفت باید دو مرتبه خارج از ماه رمضان چون تکلیف نداشته است و یک اثر مهمش این است که اگر جهلاً مثلاً سنی بوده شیعه شده خیال نمی کرده در شیعه این حکم هست در ماه رمضان سفر رفت روزه گرفت مثل اهل عالم تسنن خودش بقاء به عالم خودش در ماه رمضان جهلاً روزه گرفت الان فتوا بر این است که روزه اش درست است و ما عرض کردیم روزه اش باطل است و باید دو مرتبه قضاء کند .

البته این فتوای علمای ما به خاطر عده ای از روایات است که ان صام جهلاً فی السفر لکن عرض کردیم آن ان صام جهلاً البته یکی اش هم در ماه رمضان است آن اشتباه است آن روایت باید خطایی در متن رخ داده ، صحیحش این است در ماه رمضان اگر روزه گرفت در سفر ، سفرش باطل است چون تکلیف ندارد اصلاً خطاب ندارد ، امثال چه چیزی را کرده باشد ؟ وقتی خطاب ، دقت کردید این نکات فنی را خوب دقت کنید .

این نکات فنی است که از ناحیهی لفظ استفاده می شود فعدة من أيام آخر ، البته این معنایی را که من الان عرض می کنم در یک روایت واحده فقط وارد شده سندش هم خالی از اشکال نیست یعنی امام می فرمایند ما آیینها ، اگر می خواهید بیاورید با این دستگاه هایتان : ما آیینها ، اصلاً چقدر این آیه واضح است در مقابل اهل سنت کسی که مسافر است یا مریض است اصلاً وظیفه اش خارج از ماه رمضان است نه اینکه وظیفه اش در ماه رمضان باشد بعد هم قضاء می کند اصلاً قضائی مطرح نیست صحبت قضاء کردن مطرح نیست .

بله اگر روزهی قضاء داشت در سفر گرفت آن با سنت پیغمبر درست نیست لیس من البر الصیاف فی السفر ، آن سنت پیغمبر قائم شده که غیر از ماه رمضان هم در سفر نگیرید ، فریضه ماه رمضان است سنت فرض کنید مثلاً به اینکه کفاره ای ماه رمضان داشت روزه می گرفت جهلاً در سفر روزه گرفت آن درست است دقت کردید ؟ روشن شد ؟

یکی از حضار : عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد

آیت الله مددی : عرض کردم سندش خالی از اشکال نیست ، خودم گفت احتیاج به خواندن ندارد ، از خط غلو است متأسفانه

بفرمایید .

یکی از حضار: قلت لأبي عبد الله عليه السلام قول الله عز وجل فمن شهد منكم الشهر فليصم قال ما أبینها من شهد فليصم هو من سافر فلا يصم .

آیت الله مددی: ببینید ما أبینها خیلی هم لطیف است تصادفا حالا با اینکه سندش سهل بن زیاد است ، آخر آقایان تعجب می کنند با آن تضعیفی که در سهل شده این روایت به این منحصر به همین هم هست من روایت دیگری ندیدم ، بله آقا ؟

یکی از حضار: کلینی آورده است ؟

آیت الله مددی: طبعا دیگر ... برای کلینی است .

دقت می کنید آقا این روایت با اینکه برای سهل هم هست و به قول آقایان ضعیف هم هست حکم به ضعفش دادند اما خوب کلینی عرض کردم به نظر ایشان و روشن هم هست مطلب یعنی انصافا باید تمام ضعفش را بریزیم کنار انصافا امام می فرمایند ما اینها چقدر مطلب روشن است در ماه رمضان باید روزه بگیرد مریض بود یا مسافر خارج از ماه رمضان ، اصلا در ماه رمضان تکلیف ندارد فعدة من أيام آخر ، روشن شد ؟

اینکه آقایان در رساله ها نوشته قضاء بکند قضاء یعنی چه ؟ فوت نشده از او چیزی ، اقصی ما فات آن که فوت شده باید قضاء شود چیزی از او ، چون اهل سنت می گفتند در سفر می تواند روزه بگیرد حالا اگر روزه نگیرد فات عنه فیقضى آن کلمه ی یقضى را روی مبانی آنها گفتند اما روی مبانی ما که ظاهر آیه ی مبارکه و لذا خود آقایان علمای ما هم نوشتند در عروة هم نگاه بفرمایید تا آنجایی هم که من می دانم هیچ کس از آقایان تعلیق نزده جز بنده ی سرا پا تقصیر .

اشکال کردیم که اگر در ماه رمضان جهلا هم در سفر روزه گرفت باطل است ، چون اصلا امر ندارد . وقتی امر ندارد جهل عذر نیست جهل نهایتش عذر باشد ، مثلا امر به قضاء دارد عدة من ایام آخر ، پیغمبر فرمود در سفر قضاء نکن حالا این امر به او نرسیده بود عدة من ایام آخر امر هست نهی پیغمبر به او نرسیده بود می گوئیم عذر است روزه اش درست است ، چون امر که بود نهایتش ایشان جاهل بود دقت کنید جهل عذر است چون جهل عذر است می گوئیم روزه اش درست اما در ماه رمضان که دیگر امر ندارد اصلا امر به روزه ندارد لکن فتوا بر این است ها اشتباه نشود من عرض می کنم خدمتان تا آنجایی که من دیدم اطلاقا تماما آقایانی که موجودند و غیر موجود به خاطر یک روایت که درش ماه رمضان ، چند تا روایت دارد آنجا بعضی هایش در غیر ماه رمضان است یکی اش شاید کلمه ی ماه رمضان دارد ، لکن قبول آن روایت بسیار مشکل است با مجموع شواهد نمی سازد ، نمی شود قبول کرد با مجموع شواهد آن چون امر ندارد .

بینید فلیصم داریم ، فعدة من أيام آخر داریم ، وعلى الذين يطيقونه چون اینها البته من که این جوری می خوانم خیال نکنید اینها یک آیه ی واحد است حواسم جمع هست ما دو تا آیه داریم اینها سه قسم هستند یعنی افراد را در این آیه ی قرآن سه قسم کرده من شهد الشهر ، من كان مریضا وعلى الذين يطيقونه این سه قسم است لکن دو قسمش در یک آیه است دو قسمش در یک آیه مجموعا سه قسمی است من می خوانم خیال نکنید یک آیه ی واحد است این دو تا آیه است من دو تا آیه را با همدیگر جمع کردم جمع دو تا آیه با هم سه قسم در می آید یک : من شهد الشهر فلیصم ، دو : ومن كان مریضا دارد او على سفر عدة من أيام آخر بینید تعبیر فلیصم ندارد ، سه : وعلى الذين يطيقونه کسانی که می خواهند طبیعتا روزه بگیرند و طبیعتا روزه برایشان مشکل است نه مریض هستند مریض را عرض کردیم .

و لذا ما عرض کردیم یک مطیق یک مریض داریم مریض کسی است که اختلال مزاج پیدا کرده است مریض کسی است که مزاج او اختلال پیدا کرده بخواد امساک کند امساک به او ضرر می رساند برای رفع اختلال مزاج یا نیاز به دارو دارد یا به غذای بیشتر این رسمش این است دیگر وقتی اختلال مزاج پیدا کرد پس این نمی تواند روزه بگیرد چون یا باید دارو بخورد یا باید غذای بیشتر بخورد ، روشن شد ؟ اما مطیق کسی است که طبیعتا تحمل ندارد مثل پیرمرد مثل زنی که حامله است ماه های آخرش است هفتم و هشتم این طبیعتا تحمل گرسنگی ندارد . این اختلال مزاج ندارد دقت می کنید یک امر طبیعی است ولادت ، شیر می دهد امر طبیعی است شیر دادن اگر بخواد شیر بدهد طبیعتا تحمل ، این ما اسمش را گذاشتیم مطیق آیه ی مبارکه ۳ قسمش کرده و على الذين بینید در اینجا اصلا تعبیر عوض شده و على الذين يطيقونه فدیة که اگر ما باشیم و تحلیل قانونی این تعبیر و على الذين يطيقونه فدیة را تفسیر به حکم وضعی می کنیم اصلا چون على دارد على در لغت عرب برای ثبوت در ذمه است . لك على کذا این متعارف این است اگر على آمد دقت کردید برای ثبوت ذمه است یعنی بعبارة أخرى على در خود لغت عرب ظهور در حکم وضعی دارد اما ظهور در حکم تکلیفی ندارد که حتما باید فدیة بدهد این حکم تکلیفی است یعنی بینید یک آیه که برای شما خواندم دو تا آیه سه تا موضوع مختلف است تعابیرش مختلف آمده است .

البته این بحث مطرح شده یک دفعه اینکه ما از همه ی اینها وجوب را می فهمیم این یک بحث است یک دفعه اضافی بر وجوب مطالب دیگری می فهمیم این نکته ی اصلی بحث اینجا است یعنی این است . که ما اضافی بر اصل وجوب نکات دیگری که حالا دیگر نمی خواهم وارد فقه بشوم خیلی آثار دارد حالا من یک مقدارش را گفتم بقیه ی آثارش در فقه ان شاء الله تعالی در بحث صوم یک مقدار از آثارش بود دقت می کنید چه عرض می کنم ؟

پس بنابراین ما یک حکمت وضع داریم و داشتن خودش یک مفهوم عرفی است ما احتیاج به آن داریم عرف عام این را می خواهد ، لذا گفتند اگر یک مطلبی عرف عام بود به ازایش وضع می کنند لذا بشر به ازاء او در لغت فارسی یک چیز در لغت عربی یک چیزی انگلیسی هر لغتی به حسب خودش چون این یک امر عرفی است .

پس خود این که صیغه ی افعال به معنای ایقاع نسبت باشد نیست این صیغه در لغت عربی وضع شده برای بیان این مطلب یعنی برای افاده ی این مطلب مشکلی که در باب و داشتن مثل و داشتن هست یک مشکل دیگری است این مشکل دیگر این است که این را ما توضیح دادیم مرحوم نائینی هم در مباحث منیه الطالب یک توضیحاتی را گفت ما هم آنجا یک توضیح بیشتری دادیم .

عرض کردیم اصولا الفاظی را که بشر در ابتدا وضع کرده در جنبه های اخباری است کتاب ، دیوار . در زندگی بشر تدریجا مفاهیم انشائی وارد شد یعنی مفاهیمی که ایجاد می کردند لذا هم از همان اول معروف شد که انشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه به خلاف حالا مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی و مرحوم آقای خوئی که انشاء را ابراز اعتبار نفسانی می دانند و عرض کردیم همان معنا درست است ایقاع المعنی بلفظ یقارنه .

بینید معانی جدید یک معانی یعنی یک سنخ معنا عوض می شود فرض کنید دیوار ، دیوار در خارج هست ، دیوار راست است ، اما وقتی می گوید دیوار درست کن این در خارج نیست ، در معانی انشائی فرض بر این است که در خارج نیست این می خواهد ایجاد بکند ، این مغلقش این است آن وقت این ایجاد چون الفاظ برای معانی اخباری وضع شده بود استعانه گرفتند به معانی اخباری البته همان طور که مرحوم نائینی هم دارد در عده ای از موارد برای همان انشاء لفظ وضع کردند مثل امر اما در عده ای از موارد برای انشاء دیگر لفظ وضع نکردند خوب دقت کنید .

آمدند روی شواهد عرفی و ارتکازی و لغوی از الفاظ خبری کمک گرفتند ، فرض کنید مثلا وقتی می خواستند عقود را انجام بدهند بینید می خواست بگوید این کتاب ملک تو ، کتاب الان ملک من است . صد تومان تو ملک من این را می خواهد ایجاد بکند دقت کنید در انشاء می خواهد ایجاد کند برای این در لغت عربی وضع نکردند در لغت عربی فعل ماضی بود جمله ی اسمیه بود فعل مضارع بود می توانست بگوید بعتک الکتاب می توانست بگوید نه انا بایع لک الکتاب جمله ی اسمیه به کار برد می توانست بگوید ابیعت الکتاب فعل مضارع ، دقت می کنید ؟ یعنی این باید می آمد از جمله ی خبریه کمک می گرفت این اصلا مشکل این جا این پیچیدگی که در بحث پیدا شده چون امر جزو انشائیات است در انشائیات و کذلک وقتی می خواست یک تکلیفی را بگوید .

مثلا می خواست بگوید شما مثلا وضو بگیرید ، مثلا یا حکم این است حکم الهی این است . به قول مرحوم نائینی فعل ماضی البته ایشان تعبیر ندارد حالا تعبیر را ما اضافه کردیم فعل ماضی در لغت عرب برای تحقق است فعل مضارع در لغت برای توقع است فعل در لغت عرب اصولا دلالت بر یک نکته می کند چیزی نبوده و شد یعنی در فعل این معنا را در نظر می گیرد نبود و شد به قول مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی برای حرکت سیلانیه من العدم الی الوجود این حرکت یعنی یک عدمی فرض می کند یک وجود اینجا فعل می آورد، اما در اسم این حرکت سیلانیه را نگاه نمی کند زید قائم نگاه نمی کند بود یا نبود ، اگر گفت قام زید یعنی نبود شد ، یا يقوم زید الان نیست می شود یعنی در فعل نگاه می کند این حرکت سیلانیه من العدم الی الوجود را .

مرحوم آقای نائینی اسم نمی برم می گویم کما عن بعضهم می گوید این معنا اشتباه است معنای آقای شیخ محمد حسین را ، خواندیم عبارت ایشان را ، می گوید ایشان صحیحش این است که حرکت السیلانیة من القوة الی الفعل لکن حق این است که انصافا عرف حرف آقای شیخ محمد حسین را می فهمد قوه و فعل نمی فهمد ، عرف قوه و فعل را نمی داند ، حالا این درش بالقوة موجود بود بعد فعلیت پیدا کرد این حرف ها سر عرف نمی شود وقتی گفت قام زید یعنی قیام نبود شد تحقق پیدا کرد قام زید معنایش این است ، يقوم زید یعنی

فلذا خوب دقت بکنید اگر می گفت انا بایع این جمله ی اسمیه بود و بایع اسم بود ببینید این آمد گفت که من می خواهم چه کار بکنم می خواهم بگویم این کتاب ملک من بود ملک تو شد ، ملک تو شد نبود شد . این با کدام معنا بیشتر می سازد با فعل نه با اسم با اسم نمی سازد . آن معنایی که می خواست بگوید نشد شد آن با فعل است و لذا شما برای صیغه ی ، برای به حساب صیغ عقود از فعل استفاده کردید ، می توانستید بگویید انا بایع لک هذا الكتاب لکن چرا چون در باب انشاء یک نکته ای هست آن نکته این است که این چنین چیزی نبوده خوب دقت کنید و باید بشود می گوید چون باید بشود باید یک لفظی را به کار ببرید که صریحا دلالت بر این بکند هیچ نوع ابهام این هم یک نکته ی دیگر اینها دائما نکاتی است که قرائن سیاقی است که در ارتکاز من ، من دارم شرح ارتکاز می دهم . یک نکته ای هست که در باب عقود در باب انشائیات حتما باید یک لفظ کاملا صریحی باشد ابهام درش نباشد مجاز نباشد کنایه نباشد این هم یکی از اصول قانون گذاری است اصولا قراردادها و معاهدات باید دائما به الفاظی که کاملا صریح و روشن است گفته بشود مجاز ، کنایه ، استعاره ، تشبیه اینجور چیزها را بر نمی دارد .

چرا چون مفروض این که نیست می خواهد هست بشود ، مفروض این است که نیست و آن وقت شما هم می توانید به اشکال مختلف هستش بکنید ، می توانید خود خانه را به طرف منتقل بکنید می توانید منافع خانه را به طرف منتقل بکنید ، می توانید انتفاع خانه به اصطلاح

نقل عین را بیع می گویند ، نقل منافع را اجاره می گویند ، نقل انتفاع را عاریه می گویند در عاریه شما نقل انتفاع می کنید نقل منافع نمی کنید منافع برای خودتان است عین هم برای خودتان .

چون انحاء ، دقت کردید چه شد ؟ چون انحاء نقل و انتقال هست انحاء انشاء هست ، انحاء ایجاد هست لذا گفت ببینید این ارتکازات را من دارم شرح می دهم ، لذا شما باید صریحتاً و واضحاً لفظی را که در همان جهتی که شما می خواهید باید به کار ببریم اگر گفتیم بعث یعنی فروختن یعنی نقل عین ، آجرتک یعنی نقل منافع ، اعرتک یعنی نقل انتفاع ، هر لفظی ، این سرکار .

پس یک باید یک لفظی را انتخاب بکنند که دلالت بکند بر حدوث در ، بر وجود بعد العدم این با فعل می سازد اسم رفت پی کارش . دو باید لفظی را انتخاب بکنند که صریح باشد هیچ درش شبهه نباشد آن وقت چون شما در بیع می گوید این کار قطعاً شد یعنی قطعاً من انتقال دادم اگر بگوئید ابیع احتمال دارد این را بعد انتقال می دهم پس فعل مضارع هم نمی شود روشن شد ؟ پس اسم نشد ، فعل مضارع هم نشد ، چرا چون فعل مضارع برای توقع است ، فعل ماضی برای تحقق است آن که با معنایی که شما می خواستید مناسب بود تحقق بود نه توقع ، خوب دقت کردید ارتکازات را چطور شرح دادیم ؟

آن که شما می خواستید ، برای یعنی می خواهد بگوید جزماً شد قطعاً شد شبهه ندارد توهم ، انتظار نداشته باشید کار تمام شد اگر بخواهند این معنا را افاده بکنند با اسم نمی شود با فعل مضارع نمی شود فقط با فعل ماضی و لذا به فعل ماضی در فارسی گفت فروختم کتابت را فروختم ببینید در فعل ماضی همین طور است .

اما اگر گفت کتاب را می فروشم همین در لغت فارسی هم ابهام دارد می فروشم یعنی بالفعل بیع تمام شده فردا می فروشم ، ببینید شما هم در لغت عربی و هم در لغت فارسی پس ما یک مشکل کلی دیگر ما مساله‌ی دیگر ما اینکه سنخ وجوب از مفاهیم انشائی هستند البته عرض کردیم در لغت عربی و در لغات دیگر برای یک مقدار از مفاهیم انشائی لفظ وضع کردند یکی اش هم صیغه‌ی افعَل است .

پس اینکه مرحوم نائینی می گوید ایجابی خطاری نیست به نظر ما این هم درست نیست وضع کردند برای این ، برای آب گفتند آب به این هم گفتند نان به این هم گفتند صیغه‌ی افعَل . مرحوم نائینی می گوید شما با این ایجاد می کند نه خطا را است فرق نمی کند نکته روشن شد ؟ ایشان چون انشاء را ایجاد می داند از آن طرف هم به حساب معانی حرفی را هم ایجاد می داند خیال کرده اینجا ایجاد است از راه معانی حرفی ایشان درش شبهه ، نه اینجا هم معنایش خطاری است ، چرا چون به خلاف صیغ عقود در آن ، و لذا مرحوم نائینی می گوید در باب عقود آمدند از فعل ماضی استفاده کردند در باب تکلیف و قانون آمدند از فعل مضارع استفاده کردند یعید صلاته .

چرا چون هدف در آنجا بود به او بگوید تو بعد اعاده بکنید ، یعید یعنی توقع است آنجا با توقع می ساخت عقد با تحقق می ساخت یک جا با تحقق می سازد یک جا با توقع می سازد ، می گوید اگر ان شک بین صلاة مثلا در بین رکعت اولی و ثانی را یعید ببینید یعید صلاته مرحوم نائینی می گویند نکته اش این است چون در آنجا تکلیف است مناسب است با تعابیر تکلیفی فعل مضارع ، مناسب است با تعابیری که در عقود می آید فعل ماضی است ، این را خوب دقت کنید خیلی نکات فنی لطیفی است که در ارتکازات ما وجود دارد و این را یکی از کارهای مهم اصولی که من عرض کردم تحلیل است مرادمان این بود که آن روز امروز تشریف ندارند بین شما که اشکال کرد این تحلیل ها چون نتیجه می دهد یعنی این طور نیست که ما مجرد صرف وقت داریم می کنیم برای خودمان حرف ، نه اینها نکات فنی کار است .

پس یک : این ایقاع النسبة که ایشان فرمودند درست نیست این مثل اسم است مثل معانی اسمی است اخطار است فرق نمی کند . در انشاء در لغت عرب وضع شده البته با حرف هم درست می کنند مثل فلیقم ، یعنی همان معانی قم را با حرف لام با آوردن لام جازمه چون لام غیر ليقوم هم داریم مثلا با لام جازمه آن مطلب را اثبات می کنند و بعد هم از کلمات دیگر استفاده می کنند حالا دیگر الان جایش این جا نیست . این بحث اول ما ان شاء الله بقیه اش فردا چون اگر بخواهیم ادامه بدهیم از بحث خارج می شویم .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين